

### متن پرسش

با سلام خدمت استاد: لطفاً بفرمایید که تأکیدات شدیدی که مقام معظم رهبری (و هم چنین شخص شما) بر اینکه این کشور و این انقلاب تحت هیچ شرایطی به سمت فرهنگ غرب منحرف نشده و شکست ناپذیر است (۱) بر اساس چه استدلال‌های منطقی و عقلانی است؟ (۲) بر اساس چه استدلال‌هایی از قرآن است؟

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: این یک بحث مفصل است که وقتی جبهه‌ی توحیدی در مقابل جبهه‌ی استکبار قرار بگیرد تاریخ، تاریخ نفی استکبار است و در این حالت حتی اگر مدعیان مقابله با استکبار کوتاهی کنند، خداوند کوتاهی نخواهد کرد و آن‌ها را می‌برد و کسانی را می‌آورد که نسبت به تحقق توحید و نفی استکبار پایمردی نشان دهند. عرایضی در این مورد در کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی» شده است. قسمت مربوطه را عیناً خدمتتان ارسال می‌دارم. موفق باشید

قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ [۱] ای مؤمنان به یهود و نصاری اعتمادی همراه با محبت نداشته باشید، و محبت آن‌ها را در دل خود جای ندهید، آن‌ها خودشان نسبت به هم محبت و ولایت متقابل دارند و در بین خودشان بعضی ولی بعضی دیگرند، و با همه فاصله ای که دارند علیه شما متحد می‌شوند و به شما نمی‌گروند و خودشان را رها کنند. هرکس به آن‌ها محبت داشته باشد از آنهاست - در واقع با این محبت، روح و روحیه انسان با آن‌ها یکی می‌شود - و همچنان که آن‌ها ظالمند و خداوند هدایتشان نمی‌کند آن‌هایی هم که محبت یهود و نصاری را در دل بی‌پرواوند به راه هدایت نمی‌روند و به مقصدی که می‌خواهند نمی‌رسند. در ادامه می‌فرماید: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ»؛ [۲] می‌بینی آن‌هایی که در قلبشان بیماری عدم هدایت واقع است و به همین جهت ظالم ماندند، در جهت نزدیکی به یهود و نصاری سرعت می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم در اثر جدایی از آن‌ها به ما گرفتاری برسد و بدین شکل محبت خود را به یهود و نصاری توجیه می‌کنند، امید است با رسیدن فتح و یا امری از جانب خداوند، پشیمان شوند و دروغشان بر مؤمنین آشکار شود. اینها در دلشان خاموشی اسلام را پنهان کرده بودند تا بتوانند با

ارتباط با یهود و نصاری و نابودی تفکر اسلامی مانعی برای شهوات دنیوی خود نداشته باشند، و وقتی فتی نصیب مسلمانها شد افسوس می خورند.

خداوند فرمود: «بیمار دلان، در جهت محبت به یهود و نصاری سرعت می گیرند» بیمار دل کسی است که از سلامت فطری خارج شده و از اخلاص و توحید بیرون آمده باشد و به همین جهت گفته اند؛ بیماری دل باعث می شود که انسان با هر بادی بجنبد و با هر سختی از مسیر توحیدی خود به شك فرو رود، لذا چون در جای دیگر فرمود: منافقان قلبشان مرده است، منظور از این بیمار دلان منافقان نیستند بلکه همان مسلمانان بی تفکر ظاهرین می باشند. سپس ادامه می دهد: «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ»؛ [۳] آنگاه که فتح رسید، مؤمنان به سست ایمانان بیمار دل گویند: آیا این یهود و نصاری همانهایی هستند که سوگندهای سخت خوردند که با شما باشند؟ کارها و تلاشهای این محبت ورزان به یهود و نصاری، همه هدر رفته و زیانکار شدند.

در ادامه می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ [۴] ای مؤمنان (بدانید) کسی که از دوستی مؤمنین به دوستی یهود و نصاری بر گردد، به زودی خداوند عده ای را به جای آنها می آورد که محبتشان متعلق به خداوند است و دشمنی شان به یهود و نصاری، آنها به خاطر خداوند نسبت به مؤمنین فروتن و نسبت به کافرین بی اعتنا و گردن فرازند، و خداوند که یاور حقیقی دین است دوستداران یهود و نصاری را که ظاهراً مسلمانند، می برد و چنین مؤمنانی را می آورد که در راه خدا قیام می کنند و خداوند در این قیام که برای یاری دین است کمکشان می نماید و از اوصاف آنها این که هیچ نگران نیستند که کسی در راه احیاء دین و قیام برای دین سرزنششان کند و با نظام ارزشی خودش بخوانند حرکت آنها را ارزیابی کنند، این روحیه و قیام، فضل الهی است که به هر کس خواست می دهد - مسلم به کسانی می دهد که قصدشان تماماً قیام برای خدا باشد - و خداوند واسع و علیم است.

حضرت علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» در تفسیر المیزان در ذیل چهار آیه فوق بحث مفصلی دارند که خلاصه آن عبارت است از: «قرآن به چیزهایی تأکید می کند که اگر انسان مواظب نباشد عوامل و شرایط موجود دست به دست هم داده مسلمین را به پرتگاه سقوط می کشاند، قرآن به محبت به اهل البیت (ص) دستور داده و در آن تأکید و مبالغه نموده ولی بعدها چنان ستم هایی به اهل البیت نمودند که اگر واقعاً از طرف قرآن مأمور بودند به اهل البیت (ص) ستم کنند بیش از آنچه کردند نمی توانستند بکنند. یعنی خداوند مردم را به آنچه محبت به آنها موجب سعادتشان بود دعوت کرد و آنها عکس آن عمل کردند، و از طرف دیگر مسلمانان را از دوستی کفار و اهل کتاب نهی نمود و آنها درست عکس آن عمل کردند و هیچ نهی ای در هیچ يك از موارد شرعی مثل نهی از دوستی کفار و اهل کتاب

تشدید و تأکید نشده است، در حدی که ملاحظه می کنید در سوره مائده آیه ۵۱ فرمود: «هر که با آنها دوست است از آنهاست». و در سوره آل عمران آیه ۲۸ باز همین سخن را با مضمونی دیگر فرمود. [۵]

وقتی امر به معروف که حافظ سیره و سنت پیامبر و ائمه (ص) است مختل شود، شعائر عمومی و جلوه های اجتماعی سقوط نموده، سیره کفار به جایش می نشیند و پایه های خود را محکم می کند، تمام چیزهایی که اجتماع مسلمانان را احاطه نمود و امروز در بین ما جاری است همان هایی است که از کفار گرفته ایم، اینکه در آیه مورد بحث می فرماید: کسانی را می آورد که هم آنها خدا را دوست دارند و هم خدا آنها را ... شما امروز عکس آن را می بینید به طوری که ما یهود و نصاری - که امروز در غرب تحت تأثیر یهود تجلی کرده - را دوست داریم، ما خدا را دوست نداریم که در مقابل کفار ذلیل و بر مؤمنین سرکش هستیم، از جهاد در راه خدا هراس داریم و از هر سرزنشی که از طرف آنها به ما شود، جا می خوریم. این همان است که در سوره مائده آیه ۵۴ خداوند می فرماید: «اجتماع مؤمنین مرتد می شود». یعنی به جای علاقه به خدا علاقه به یهود و نصاری پیدا می کند، ارتداد در این آیه یعنی برگشت محبت آمیز به یهود و نصاری، یعنی گرایش قلبی به آنها، که خدا آن را به منزله کفر می داند، می گوید مردمی را می آورد که خدا آنان را دوست دارد ... و از سرزنش ملامت گری نمی هراسد. و صفاتی را برای آنها برشمرده که در عده قلیلی از مردم اجتماع ما موجود است».

ما برای نجات خود از فرهنگ ظلمانی غرب می توانیم به همین چهار آیه از سوره مائده تمسک بجوئیم که خلاصه آن عبارت بود از: ۱. عدم محبت و اعتماد به یهود و نصاری که شاخصه ی امروزی آن فرهنگ غرب است، با همان تصویری که یهود از عدم قدرت تصرف خدا در عالم و آدم دارد. ۲. عدم نگرانی از ضرری که فکر می کنیم با بریدگی از یهود و نصاری برای ما پیش می آید. ۳. امیدواری به فتح و رحمت خدا در ازاء عقیده توحیدی و عمل الهی، در مقابل تهدیدهای غرب. ۴. ارزشگذاری به مؤمنین و بی اعتنایی به ارزشهای غربی و دوستداران آنها. ۵. زنده نگه داشتن عشق الهی در قلب خویش و جامعه، و تلاش برای اینکه نگذاریم محبت به خداوند در ما خاموش شود. ۶. تقویت روحیه قیام در خود برای یاری دین خدا. ۷. عدم نگرانی از ملامت فرهنگها و تفکرات غیر دینی در راه ایجاد حیات و روش دینی.

تفاوت غرب با مسیحیت: در آخر لازم است خدمت عزیزان عرض کنم که نباید روحیه مسیحیت موجود را با بعضی از آموزه های حضرت عیسی (ع) که بعضی از مسیحیان به صورت فردی از آنها متأثرند اشتباه کرد و تصور نمود باید نقد غرب را از نقد مسیحیت جدا کرد. آری در تحلیل عقلی مسیحیت يك چیز است و غرب چیز دیگر و به ظاهر غرب موجود با پشت کردن به مسیحیت مطرح در قرون وسطی شکل گرفت. ولی با تحلیل دقیق تر روشن می شود که مسیحیت قرون وسطی در درون خود عنصر جسمانی کردن حقایق معنوی را از یهودیت پذیرفته، و این همه ی انحرافی است که يك دین می تواند پیدا کند. یهودیت معتقد است خداوند از آسمان پائین می آید و با پیامبرش کشتی می گیرد و

يك بار زمين می خورد و يك بار هم پیامبر را زمين می زند و به آسمان بر می گردد.<sup>[۶]</sup> همین تفکر منجر می شود که مسیحیت معتقد شود خدا در عیسی حلول می کند و می شود مسیح، یعنی از آن جهت که پیامبر است، عیسی است و از آن جهت که تجسم خدا در زمين است، مسیح است. چنین مسیحیت یهودی زده در عمل نمی تواند راهی جز همان راهی را که یهودیت می رود، طی کند.

از طرفی اگر امروزه دانشمندان منتقد غرب و سیاستمداران منتقد صهیونیسم موضوع مسیحیت را از فرهنگ سکولاریته غرب جدا می کنند و موضوع یهودیت را از صهیونیسم دو موضوع می دانند، که البته در جای خود کار درستی است، اما نباید ما را از هویت کلی دشمنی مسیحیت و یهودیت نسبت به اسلام که قرآن از آن خبر می دهد غافل کند. آری در نقد غرب بعد از قرون وسطی می توان موضوع مسیحیت را از غرب جدید جدا کرد ولی بسیاری معتقدند آن نوع مسیحیت که از يك طرف تحت تأثیر یهودیت و از طرف دیگر تحت تأثیر یونان است، به نهایتی جز همان فرهنگی که منجر به رنسانس شد - یعنی غرب جدید - نمی رسد زیرا بیش از آنکه با آمدن مسیحیت، غرب مسیحی شود، مسیحیت غربی شد و در نتیجه آنچه ما امروز در غرب با آن روبه رو هستیم تمامیت چیزی است که می توان گفت ترکیب تفکر ارسطویی با کلیسا و روحیه یهودی گری است. اگر به سخنان منتقدان بزرگی چون هایدگر در رابطه با ضعف های غرب و راه برون رفت از آن، دقت کنیم آنها برای عبور از غرب چیزی را مد نظر دارند که عملاً فقط در تفکر حضوری و وجودی مکتب تشیع پیدا می شود مکتبی که تحت تأثیر ائمه (ص) است و لذا حکمت خالده ای که در نظر بعضی از منتقدان به غرب مطرح است در عمل و به صورت کاربردی چیزی جز تفکر شیعه به عنوان مکتبی که معتقد است به امامی معصوم و حی و حاضر، نیست. وگرنه از نظر تئوری و تفکر انتزاعی حرفها و توصیه های خوبی در همه مکتب ها مورد توجه است ولی آیا هیچ کدام توانستند به نحوه ای عملی مقابل روح غربی بایستند؟ آیا چین به عنوان مهد تفکر لائوتسه در عمل توانست راه و روشی جدای از فرهنگ غربی پیشه کند؟ فرهنگ غربی چیزی نیست که با عقاید فردی و یا توصیه های اخلاقی بتوان از آن عبور کرد، برای عبور از آن نیاز به مکتبی است که از همه جهات زنده و فعال باشد و در يك مقایسه واقع بینانه چنین مکتبی جز اسلام، آن هم اسلامی که با امامی معصوم مدیریت شود، نخواهد بود.<sup>[۷]</sup>

---

[۱] (۱) - سوره مائده، آیه ۵۱.

[۲] (۲) - همان، آیه ۵۲.

[۳] (۱) - همان، آیه ۵۳.

[۴] (۱) - همان، آیه ۵۴.

[۵] - در سوره آل عمران، آیه ۲۸ مفرماید: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»؛ مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند در هیچ چیز او را از دوستی خدا بهره ای نیست مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کند و خداوند شما را از خود می ترساند و بازگشت [همه] به سوی خداست.

[۶] (۱) - از این نمونه تحریفات را کتاب «اسلام آیین برگزیده» گردآوری کرده است می توانید به آن رجوع کنید.

[۷] (۱) - در رابطه با موضوع فوق و نقش روش اهل البیت در تمدن سازی به کتاب «آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می شود» و به نوشتار «تمدن‌زایی شیعه» رجوع فرمائید.